

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس صد و سی و ہفتم

سید محمد حسن حسینی طہرانے

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على اهل بيته الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

عرض شد امام صادق عليه السلام به «عنوان» فرمودند که: **فَهَذِهِ أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى**. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ

تَعَالَى: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** ﴿القصص، 83﴾؛

این مطالب و دستوراتی که به تو دادیم در صورت عمل کردن و پرداختن، اولین مرتبه از مراتب تقواست. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: این منزلگاه آخرت و نعيم و رضوان الهی را برای کسی و فردی قرار دادیم که او در این دنیا بدنبال علو و برتری و فساد نبوده بدنبال اینکه بخواهد نسبت به دیگران برتری پیدا کند، کُلُّ بر دیگران بشود، بار خودش را بر دوش دیگران بیندازد و به استثمار خود بکشاند و استعباد خود در بیاورد؛ استعباد یعنی بندگی، کرنش کردن، یعنی اظهار ذلت و پستی در برابر غیر خدا کردن این معنای استعباد است. خدای متعال همه را بنده خود می‌داند و دستور داده است که افراد فقط بنده او باشند و حُرّ در قبال دیگران.

امیرالمؤمنین علیه السلام یا به روایت دیگر سیدالشهداء می‌فرماید: **لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ فَقَدْ جَعَلَكَ**

اللَّهُ حُرًّا¹ بنده غیر خودت نباش، اظهار ذلت و پستی در برابر غیر خودت مکن درحالی که خدا تو را حر آفرید.

این مسئله دو جنبه فساد دارد - دو جنبه یا بلکه بیشتر - از نظر خود انسان دو مسئله است: مسئله اول اینکه این قضیه باعث می‌شود که آن شخص مقابلی که انسان برای او اظهار ذلت می‌کند، سرش را پایین می‌اندازد سرش را خم می‌کند، او در مقام علو و تکبر قوی‌تر بشود، مطلب برایش بیشتر مشتبّه بشود، در آن مرحله‌ای از کبر و تبختر و فرعونیت و انانیت که قرار دارد از آن مرتبه بیشتر فرو برود و بیشتر آن احساس اعتلاء و کبریاثیت در او قوی‌تر بشود بالاتر برود. هر نفری که پیش او می‌رود یک درجه او کبرش بالاتر می‌رود. اگر یکی برود مثل آدم بخواهد حرف بزند دیگر نفسش نمی‌تواند بپذیرد، اگر یکی برود به‌طور عادی بگوید: آقا این کار من را راه بیندازید، می‌گوید: آقا برو بیرون پشت صف بایست، دو ماه کارش را به تأخیر می‌اندازد. کسانی را قبول می‌کند کسانی را راه می‌دهد، کار کسانی را

1. نهج البلاغه، نامه 31 به امام حسن مجتبی علیه السلام. تحف العقول، ص 77

راه می‌اندازد که اظهار ذلت و بدبختی و پستی کنند از این افراد خوشش می‌آید، از این افراد طلب می‌کند؛ اگر دفتری دارد اگر منزلی دارد سازمانی دارد مکتبی دارد بیا و بروی دارد، مایل است که این‌گونه افراد با او ارتباط داشته باشند.

اگر یک فرد بخواهد به نحو عادی برود بگوید: آقا سلام علیکم حال شما خوب است؟ بفرمایید من یک همچین مطلبی دارم. می‌گوید: آقا شما کی هستید؟ چه هستید؟ چطور آمدید؟ چه کسی راحت داد؟ حرفت چیست؟ حرفت را بزن برو. پیش آن آقای فلانی برو من وقت ندارم با آن حرف بزن. چرا؟ چون آمده مثل آدم با او دارد حرف می‌زند، عادی صحبت می‌کند؛ ولی اگر یک نفر بیاید اظهار ذلت کند - اینهایی که خدمتتان می‌گویم چون برای خودم اتفاق افتاده - یک وقت جایی رفته بودم، خب ما یاد نگرفته بودیم که سر کج کنیم یا فرض کنید که از این دلقک بازی‌هایی که بقیه در می‌آورند ما هم به آن کیفیت باشیم. جایی کاری داشتیم رفته بودیم در یکی از همین شهرستان‌ها منزل یک نفر کاری داشتیم. وقتی که رفتیم خیلی عادی گفتیم: ما با فلان آقا کار داریم. گفتند: آقا! می‌بایست شما از قبل وقت بگیرید. گفتیم: بسیار خوب، بنده اصراری ندارم هر وقتی که شما می‌دهید، اتفاقاً الان بنده مسافرت باید بروم نمی‌توانم. گفتند: پس فردا. گفتیم: من هم پس فردا مسافرت هستم، شما برای یک وقت دیگر وقت بدهید.

گفتند: چرا این‌طوری شد؟! هر که می‌آید فلان این آن! همین الان همین می‌ایستیم! ایشان می‌گوید من می‌خواهم مسافرت بروم! گفتند: کجا می‌خواهید بروید؟ گفتیم: به شما چه مربوط است؟ بنده مسافرت دارم، مگر شما هر کجا می‌روید به من می‌گویید کجا می‌خواهم بروم؟ خیلی عادی گفتم گفت: بسیار خوب کی مثلاً؟ گفتیم: مثلاً روز چهارشنبه، وقت دادند رفتیم.

وقتی آنجا رفتیم با یک مسئله خلاف هم برخورد کردیم و در آنجا دیدیم که یک نفر از افرادی که اتفاقاً هم‌شان و هم‌طراز ایشان بوده، یعنی سنشان اندازه هم بوده درسشان تقریباً اندازه هم بوده در آنجا به یک نحوی نشسته بود - البته آن شخصی که ما به منزلشان رفتیم الآن حیات دارد و آن شخصی که نشسته بود چندی پیش فوت کرده به رحمت خدا رفته، یعنی آن فردی که ما به منزلش رفتیم هنوز در قید حیات است - من از وضع و حالت و موقعیت این خیلی اظهار تأسف کردم و بعد وقتی که مشغول صحبت شدیم - همان‌طوری که عرض کردم - این چندان از صحبت ما خوشش نیامد و یک حرفی زد و ما هم یک جوابی به او دادیم و گفتیم: آقا بنشین سر جایت؛ درست صحبت کن.

طلبه‌ایم دیگر، طلبه که با طلبه نمی‌آید این مطالب را بگوید! و عمداً این کار را کردم که یک

مقداری متنبه‌اش کنم؛ چون در آن موقع در یک وضعیتی بود که الآن آن وضعیتی را دیگر ندارد. آن وقت همان کسی که در آن وقت در کنار او به این نحو نشسته بود و چشم‌چشم و بله‌بله و قربان‌قربان بود، وقتی که این بنده خدا وضعیش تغییر پیدا کرد همان شروع کرده بود بر علیه این صحبت کردن.

بینید دنیا چیست؟! فقط یک مسؤولیت پیدا کردن، اینکه علمش همان است عوض نشده در یک موقعیتی بود الآن فقط موقعیش تغییر پیدا کرد. خب تو هم اندازه‌همانی - حالا ما جوان بودیم و الانم جوان هستیم! ظاهراً جوان نیستیم الان نباید بگوییم جوان، ولی آن موقع سنّ ما در حدود بیست‌وپنج یا بیست‌وشش سال بود و آن شخص در حکم پدر ما بود، همه ریشهایش سفید بود - گرفتیم نشستیم گفتیم: آقا این کار خلاف انجام شده است به ایشان هم در همان موقع تذکر دادم که بنده در اینجا که آمدم و این نامه را می‌خواستم به شما بدهم گفتم فقط باید به دست شما برسد و ایشان باز کردند و تخلف کردند، خیلی صریح گفتم. گفت: اینها دستور دارند. گفتم: اگر دستور دارند پس چرا به من نگفتند؟ اگر دستور داشتند بنده نامه را به اینها نمی‌دادم و به شما هم نمی‌دادم، آن دید که ما تند شدیم و به هر صورت جای این حرف‌ها نیست.

همین وضعیتی را شما می‌بینید تغییر پیدا می‌کند و بعد همان کسی که این قدر اظهار عبودیت و وضعیش آن‌طور و سر پایین بود شروع می‌کند حرف زدن و به شدت دیگر هرچه دلش می‌خواهد، این مال چیست؟ مال چیست؟ مال همین است که شما در آن وقت خودت را نشناختی که: لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ فَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. سیدالشهداء می‌گوید: چرا خودت را بنده غیر قرار می‌دهی ای بدبخت! ای بدبخت آدمی که پی به ارزش وجودی خودت نبردی و این گچ و سنگ و آهن تو را فریفته خودش کرده، این تالار تو را فریفته خودش کرده، این مسند و ریاست تو را فریفته کرده، امروز را باش فردا خواهید دید که یک تغییری که پیدا شد همین تو بلند می‌شوی بر علیه او اظهار علوّ می‌کنی پس هم آن غلط است هم این غلط است، هر دو غلط است. در هر دو باید یکسان بود و این اختصاص به این بنده خدا که هنوز در قید حیات است ندارد نه حتی نسبت به گذشتگان، بزرگان اینها.

من وقتی که به منزل ایشان مراجعه می‌کردم و می‌خواستم پیغامی از مرحوم آقا برسانم یا کاری خودم داشتم می‌رفتم در آنجا می‌گفتم: آقا وقت هست یا نیست؟ نیست خدا حافظ شما. حتی به من می‌گفتند که امروز یک مطلب و مشکلی است فردا می‌توانید. گفتم نخیر، بنده فردا نمی‌توانم خدا حافظ شما و می‌آمدم. افرادی که در آنجا بودند همه به ما به یک نحو دیگری نگاه می‌کردند، عجب! چه فرصتی دارد از دست او می‌رود!

همیشه انسان باید کلام معصوم را - این کلمات امام را - در نظر بگیرد همین یک کلام را شما در نظر داشته باشید همیشه در خودتان هر جا می‌روید؛ در خیابان راه می‌روید این در نظرتان باشد، به فروشگاه مراجعه می‌کنید برای خریدن چیزی در نظرتان باشد، در دفترتان می‌روید در بازار می‌روید در نظر داشته باشید، در منزل می‌روید در نظر داشته باشید، با رفیقان برخورد و صحبت می‌کنید همه **لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ** بنده غیر خودت نباش **فَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا** خدا تو را حر آفرید. غیر تو کیست؟! چیست؟! ائمه علیهم السلام ما را به این سمت دارند می‌کشاند، مکتب اهل بیت ما را به این سمت می‌کشاند به عبودیت و ذلت نمی‌کشاند، این مکتب خلفا و سلاطین و حکام جور و ظلم است که انسان را به خود می‌کشاند، خود در قبال خدا.

پس مسئله اول: ایراد و فساد که وارد می‌شود آن فساد متوجه اوست؛ این فرد هم یک بنده خداست بالاخره این هم یک انسان است، ابوبکر و عمر هم باشند بالاخره انسانند یزید هم باشد انسان است. تا یک نفر نرود پیش آنها اظهار کرنش نکند که عمر عمر نمی‌شود، تا یک نفر پیش یزید نرود اظهار کرنش نکند تا آن فرمانده نیاید و با شمشیر خودش اظهار عبودیت نکند تا آن حاکم نیاید پیش او و اظهار ذلت نکند که یزید یزید نمی‌شود، به آنجایی نمی‌رسد که دیگر پسر پیغمبر را اعدام کند، به آنجایی نمی‌رسد که دختر پیغمبر را جلوی شوهرش تکه‌تکه کند. چه چیزی آنها را به اینجا رسانده؟ بله بله قربان گویان این و سلام علیک گویان این و اظهار ذلت آن کم کم، کم کم، کم کم آن فردی که در او زمینه است بستر آماده است که در همه ما هست! در همه ما بدون استثناء از من گوینده تا تمام افرادی که در گوشه و کنار اینجا نشسته‌اند!

رفقا بدانیم که این قضیه در ما موجود است، دعوت به خود در همه ما هست، اظهار عبودیت غیر در همه ما هست، کم و زیاد دارد، ما که با هم رودربایسی نداریم. اینجا نیامدیم که بر عیوبمان اضافه کنیم، آمدیم از عیوبمان کم کنیم، آمدیم نقایص را برطرف کنیم و بهتر است که صریح صحبت کنیم. چرا رودربایسی؟! از من، وقتی که احساس کنم یک نفر آمده دارد اظهار به به و چه چه می‌کند: آقا فلان نوشته شما این است، آقا فلان صحبت شما این است، آقا فلان حرف شما این است خوشم می‌آید. سعی می‌کنم خودم را تغییر بدهم، بله این هست حال تا چقدر خدا توفیق بدهد.

شما هم در وضعیت خودتان، همه این مسئله را داریم و همه باید در صدد رفع این مسئله باشیم و تقصیر هم نداریم؛ زیرا تعلق به دنیا و آمدن به این دنیا از مقتضیات و آثارش همین است و خدا ما را بر این مسئله عقاب نمی‌کند؛ زیرا این یک مطلبی است که در میان همه هست. بله، خدا اختیار رفع این

مطلب را با تربیت صحیح و با تذکر و اعمال رویه برای ما قرار داده. در روز قیامت سؤال می‌کند با آن زمینه‌هایی که برای تو به وجود آوردم، با آن آیات و نشانه‌هایی که برای تو گذاشتم با آن مسائل. همین که من امروز خدمت رفقا عرض کردم خودش یک دلیل و حجت است خودش یک آیه و نشانه است.

اگر شما بدانید که آن فرد که در قبال آن شخصی که فعلاً حی و حاضر است - در یکی از شهرستان‌ها - چه جور حرف می‌زد، چطور آرام صحبت می‌کرد، بابا تو هم بحثی این هستی! تو هم درسی این بودی، چه شده که حالا با این موقعیت همه چیز از بین رفته؟! علمت را کنار گذاشتی، تازه تو سیدی و او شیخ است - بالاتر از این - علمت را کنار گذاشتی، سنت را کنار گذاشتی، خودت هم یک موقعیتی الان داری خیر سرت، موقعیت را کنار گذاشتی همه چیز را کنار گذاشتی، این نحوه صحبت کردن یعنی چه؟ هرچه لطف می‌فرمائید، هرچه عنایت! این حرف‌ها چیست آقا! مثل آدم حرف بزن درست حرف بزن، شما که این روایات را خواندی! شما که به احادیث واردید! چرا؟ این درد و مصیبتی است که در همه هست.

در روز قیامت از یک یک ما سؤال می‌کنند برای رفع این نقیصه در این دنیا چه کردی؟ نمی‌گویند چرا داشتی؟ همه داریم کم و زیاد همه داریم، ولی برای رفعش چه کردی؟ آیا راه نداشتی؟ راه را به تو نشان دادیم. همین آقای طهرانی که الان نشسته دارد صحبت می‌کند به تو گفت این یکی، در فلان کتاب خواندی، فلان منبری دیگر گفت، فلان واعظ در فلان جا صحبت کرد فقط بنده که نیستم! این همه هستند دارند حرف می‌زنند، مطالب را می‌گویند شما چه کار دارید به اینکه آن شخص کیست و چیست! آیا مطلبش مستند به یک پایه معتمد است؟ کلامش کلام معصوم است؟ کلام معصوم را نقل می‌کند؟ بنده دارم کلام معصوم را نقل می‌کنم حالا اگر حرف غیر معصوم بود از هرکسی باشد خوب می‌تواند بگوید، ولی کلام، کلام معصوم است: لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ فَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ خدا تو را حر آفرید، آزاد آفرید فقط به تنها کسی که دستور داد ... واقعاً عجیب است این مکتب واقعاً عجیب است.

چقدر مرحوم آقا این قضیه را در جلساتشان گفتند، یادم هست چند مرتبه این مطلب را از ایشان شنیدم چه در وقتی که در طهران بودند یا وقتی که در مشهد بودند که: رسول خدا در یک جنگی، که لشکر کفار هم اتفاقاً از حیث عدّه و عدّه غلبه داشتند، رسول خدا کنار یک درختی آمدند رفتند استراحت کنند، یکی از این کفار و مشرکین داشت نگاه می‌کرد. گفت: عجب! عجب این رئیس اینها این پیغمبر، آمده در کنار گرفته نشسته و هیچ کس هم با او نیست، الان بهترین فرصت است بلند می‌شوم و شمشیر را برمی‌دارم و می‌روم قاتله را ختم می‌کنم و تمام می‌شود.

ما به این مطلب نرسیدیم ما به این حقیقت نرسیدیم، بلکه شاید ما به جای امیرالمؤمنین می‌خواستیم. پیغمبر گرفته بود خوابید، یک‌دفعه پیغمبر از سر و صدا - آن‌هم نه اینکه از ترس، از سر و صدا - یک‌دفعه گفت با محمد - او که پیغمبر را قبول نداشت - گفت: یا محمد مرا می‌بینی؟ حضرت

فرمودند: بله می‌بینم. گفت: من که هستم؟ فرمود: تو فلانی هستی، حضرت اسمش را هم فرمودند. گفت: مرا از کجا می‌شناسی؟ گفت: بالاخره معلوم است دیگر! کسی که ما را به پیغمبری برگزیده، دیگر اینها مسائل برایش پیش پا افتاده است. گفت: الان که می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ این همه ادعا که تا حالا می‌کردی، این همه خدا خدا که تا به حال می‌کردی، نگاه کن این شمشیر را می‌بینی؟ در غلاف هم نیست دست من است. که می‌تواند؟ حضرت فرمودند: الله. بی‌خیال، آن الهی که پیغمبر گفت ما تا روز قیامت هم نمی‌توانیم بگوییم. خدا، بعد هم دوباره چشمشان را بستند. گفت: آهای! پیغمبر کجا بابا من شمشیر دستم است، داری چه می‌گویی؟!

اگر حال پیغمبر را تجسم کنیم همین است که من برای رفقا می‌گویم، بگذار بخواهیم بابا، چی بخواهیم؟ آدم بالای سرت می‌خواهم بُکُشَم - از هر فحشی این دیگر بدتر شد برای آن بدبختی که گرفته آن... بابا بگذار بخواهیم حالا هنوز جنگ شروع نشده آمدی پاشدی اینجا؟ می‌گوید الان من می‌خواهم تو را بُکُشَم، چه کس نجات می‌دهد؟ خدا. خب، خدا نجات می‌دهد؟! حالا می‌بینی. آمد شمشیر را بردارد یک مرتبه یک باد آمد، سرش خورد به آن درخت، شمشیر از دستش افتاد. همین طور که پیغمبر خوابیده بودند شمشیر را برداشتند، بلند شدند بالای سرش ایستادند. گفتند: حالا چه کسی نجات می‌دهد؟ طرف ماند. حضرت فرمودند: بگو الله، بدبخت زود بگو، بگو کارت تمام بشود. گفت: الله مسلمان شد. گفت: بیا این شمشیرت.

ببینید این مکتب است. پیغمبرش آن است. نمی‌آید بگوید «من» و وقتی دارد می‌گوید الله، راست می‌گوید دروغ نمی‌گوید. چرا؟ چون حالش در همان وقتی که آن شمشیر بالای سرش است و حالش وقتی که شمشیر در دستش است یکی است. ما نه، ما وقتی که شمشیر دستان است الهی که می‌گوییم فرق می‌کند؛ یک الله پُر روغنی است همچنین یک وجب روغن رویش، شمشیر دستان است ولیکن می‌گوییم خدا، اما وقتی که شمشیر دست یکی دیگر باشد می‌گوییم الله. چون قبول نداریم، قبول نداریم، پنج درصد قبول داریم نه اینکه قبول نداریم، پنج درصد قبول داریم.

آن ضرری که برای طرف مقابل پیش می‌آید و آن فساد که برای مقابل است همین است که این بدبخت می‌رود بالا می‌رود بالا، یک نفر می‌آید پیش او و اظهار کرنش می‌کند می‌رود بالا، نفر دوم می‌آید می‌رود بالا، می‌رود بالا به جایی که دیگر نمی‌تواند بیاید مگر عزرائیل او را بیاورد پایین، دیگر نمی‌تواند بیاورد پایین. دیگر در مقام انانیت متصلب شده، سفت شده، انانیت با وجود او عجین شده و خمیر شده، درست.

قبل از اینکه عجین بشود انسان باید به یک فکری بیفتد، وقتی که این رگهای قلبی آمادگی برای بسته شدن دارند می گویند: آقا از اول باید نگذاری این عمل انجام بشود. باید غذایت را رژیم بگیری باید ورزش کنی باید مسائل و ناراحتی و فشارها بر تو نیاید. از نظر وضع مزاجی باید مزاجت خوب باشد در غذاهایی که انتخاب می کنی نباید غذاهایی باشد که چربی و اینها را بالا ببرد، درست. کم کم انسان توجه نمی کند، به مطالبی که گفته می شود عمل نمی کند می آید کم کم می آید کم کم می آید یک اپسیلون اپسیلون می آید یک ذره یک ذره یک سلول یک سلول می آید یک دفعه این رگی که باید باز باشد یک مرتبه می رسد به یک مقدار خیلی کم، می گویند که آقا یک قطره یک قطره دارد از این رگ رد می شود آن موقع دیگر فایده ای ندارد، آن موقع دیگر دارویی نیست که باید این مجموع و توده ای که الآن در کنار این قرار گرفته بیاید این را خارج کند و چه بسا بعد همین با همان جداره رگ تبدیل می شود و یک عنصر گرانول به وجود می آورد دیگر کاریش نمی شود کرد. آن موقع می گویند باید دیگر رفت سراغ عمل و سراغ بالن واز این طور چیزها و امثال ذلک، که هزارتا خطر است. از اول نباید گذاشت که این عارضه پیدا بشود.

نفس انسان، همه ما در یک همچنین بستر بسته شدنی قرار داریم، هرکسی می آید پیش انسان یک دست می بوسد باید مواظب باشیم هان یک پلاک اضافه شد، هرکسی می آید یک سلام علیکم حضرت آقا! باید بدانیم یک مقدار آمد به این جدار افزود، هرکسی می آید و یک تعظیم می کند باید بدانیم یک مقدار به این دایره آزادی که خدا قرار داد برای اینکه الان از این رگ به آن قسمت از قلب، خون برسد آمد او را بست درست! این نفس می آید با این مسائل و با این جریانات با این قضایایی که پیش می آید به یک مرتبه ای می رسد که جز عمل دیگر چاره ای نیست، راه دیگری نیست، خود قلب هم شکننده شده، خود رگها هم از آن حالت انعطاف و الاستیکی خودشان درآمده اند، خود آن رگ دیگر آمادگی ندارد، بخواهند هم یک عمل هم انجام بدهند یک مرتبه باز می شود. می گویند آقا همین طوری برو تا وقتی که اجلت برسد. دیگر کاری نمی شود انجام داد.

به اینجا نباید انسان برسد باید می مشغول شد می آید نگذارد این بسته بشود و بعد وقتی که احساس کرد شروع کند به ترمیم، ابتدایش می شود در اوایل می شود در همان سالهای اول می شود، انسان می تواند و هرچه سن انسان در سنین جوانی باشد این مشکل زودتر حل می شود. تعلقش به دنیا کمتر است، گرفتاری هایی که نفس به واسطه ارتباطات برای خود به وجود آورده کمتر است؛ لذا فرمود:

عليك بالأحداث¹ آن نوجوان‌ها را دریابید، آنهایی که هنوز تعلق دنیایشان کمتر است، آنهایی که هنوز فقط تنها چیزی که باشد به خود و محدوده اطراف خودشان نگاه می‌کنند چیزی از تعلقات نیامده، از اعتبارات امان از این اعتبارات! فریاد از این اعتبارات! هنوز آن اعتبارات نیامده با وجود آنها عجین بشود یکی بشود یک بافت را پیدا کند. بافت وجودی انسان با بافت تعلقات دنیوی یکی بشود.

بافت‌ها فرق می‌کند. وقتی که یک عضو خارجی وارد بدن بشود بافت آن عضو خارجی با بافت بدن سنخیت ندارد بدن نمی‌پذیرد، همین‌طور او را نگه می‌دارد؛ شما یک شیشه وارد دستتان بشود ده سال هم بماند پنجاه سال هم بماند این شیشه همین‌طور در دستتان هست. یک عنصر خارجی وارد یک جای بدن بشود بیست سال هم باشد همین‌طور می‌ماند، بافت با بافت بدن فرق می‌کند. ولی این مسائل و تعلقات خارجی به یک نحوی است که وقتی وارد نفس می‌شود کم‌کم خود را با بافت نفس تطبیق می‌دهد و جزو او می‌شود و نفس نه اینکه بین او و بین این بافت و تعلقات فاصله و حجاب می‌افتد بلکه خود را به او نزدیک و او خود را به نفس نزدیک و پس از مدت زمانی یک عنصر را تشکیل می‌دهند عنصر مخالف مسیر خدا، عنصری که در فکرش همه چیز هست جز خدا. اینها اتفاق افتاده است.

این مطالبی که خدمت رفقا و دوستان می‌گویم اینها اتفاق افتاده و در عالم خیال صحبت نمی‌کنم. افرادی که در ابتدا شاگرد بزرگان بودند و شاگرد اولیاء الهی بودند و شاگرد عرفای بالله بودند و بعد حالاتی داشتند خصوصیات داشتند و حتی مرحوم والد هم در آن زمانی که در نجف بودند گاهی به اینها مراجعه می‌کردند و با آنها صحبت داشتند - تا چه رسد به افراد عادی چه رسد به افراد عادی - ولی چون هنوز آن مسئله در وجود آنها به کل از بین نرفته بود، به کل این رگها کاملاً صد در صد صیقلی نشده بود، به کل این شاه رگ و شاه راه وجودی آنها و نفس اینها کاملاً نسبت به اشیاء خارجی حساس نشده بود. انسان وقتی که به مقام تقوا می‌رسد به مقام فعلیت می‌رسد نسبت به هرچه غیر خداست واکنش نشان می‌دهد اصلاً نمی‌خواهد نمی‌خواهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به یک حالتی می‌رسد که ابن عباس می‌گوید این دنیایی را که الان معاویه با شصت هفتاد هزار لشگر آمده در صفین برای چه؟ برای از بین بردن اسلام و برای حکومت این سلطنت معاویه از آب بینی این بز که دارد در خیابان راه می‌رود برای من پست‌تر است.² دیده شده دیده شده واقعاً کسی که به یک مناظر مشمئز کننده برخورد کند آن وقت همین‌طور بگیرد نگاه کند؟! واقعاً

1. عليك بالاحداث فانهم اسرع الى كل خير، الكافي، ج 8 ص 93؛ قرب الاسناد، ص 128

1. نهج البلاغه، خطبه 3: «... وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَز.»

کسی این کار را انجام می‌دهد؟ مناظری که انسان تنفر دارد از نظر رائحه از نظر منظر از نظر شکل - حالا دیده شده - انسان تا یک چیز را می‌بیند فوراً سرش را بر می‌گرداند.

امیرالمؤمنین می‌گوید این خلافت برای من مثل آن منظره مشمئز کننده‌ای است که تو یک لحظه نمی‌توانی بایستی نگاهش کنی. آن وقت برای این خلافت بلند شده نود هزار هفتاد هزار نفر لشگر تهیه کرده آورده که به این خلافت برسد - شام کمش بود حالا آمده - البته امیرالمؤمنین برای جنگ با معاویه رفت نه اینکه آن بیاید، حضرت رفتند ولی او باید مقابله کند دیگر، مگر امیرالمؤمنین خلیفه نیست؟! خب تو را عزل می‌کند دیگر لشگر کشیدن ندارد. اگر امیرالمؤمنین خلیفه است باید بلند شوی بیایی. می‌گوید نه، باید من لشگر بکشم و بیایم و علی را به قتل برسانم برای اینکه قاتل عثمان است. یعنی دروغ و به هزار تهمت دست می‌زنی به هزار دروغ متوسل می‌شوی برای چه؟ آخرش که چه؟ امیرالمؤمنین عثمان را کشت؟ آخر آدم نانجیب، نامرد آخر دروغگو، این دنیا این قدر ارزش دارد می‌خواهی بیایی به جنگ علی بیا چرا دیگر تهمت می‌زنی؟! چرا دروغ می‌گویی؟ راست بیا بگو دلم خلافت می‌خواهد مثل همه افراد، بنده هم دلم می‌خواهد خلیفه باشم.

مگر الان افرادی که می‌بینیم در دنیا به مقام حکومت می‌خواهند برسند چطوری می‌رسند با نماز شب می‌رسند؟! با صدق و صداقت و صفا و نیت می‌رسند؟! این رؤسای جمهور این سلاطین نماینده‌ها اینها همه خلاصه دنیا، با چه می‌رسند؟ با اظهار و تعریف رقبا خود می‌رسند! که این رفیق ما این رقیب ما اینکه الان نماینده است می‌خواهد رئیس‌جمهور بشود می‌خواهد سلطان بشود حاکم بشود هر گرفتاری برایش می‌خواهد پیش بیاید هان! این اوصافش این است خصوصیاتش این است، این قدر صداقت دارد این قدر علم دارد، فلان جا تحصیل کرده مدیریتش این است تدبیرش این است اخلاقش این است معاشرتش این است با مردم این است می‌روند از رقبایشان می‌گویند؟! یا می‌آیند نه، آنچه را که خود ندارند او را برای مردم می‌گویند و هزار تا تهمت هم به او می‌زنند با این کیفیت الآن دنیا دارد اداره پیدا می‌کند. با این وضع دنیا الآن دارد می‌گردد. پس چی! همه اینها نماز شب خوانند و سلمان فارسی‌اند! همه اینها در بالاترین مرتبه از مراتب و قله تقوا و ایمان و اینها رسیدند! به این کیفیت است؟! مشخص است چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است!

می‌خواهی خلیفه بشوی، معاویه می‌آید می‌گوید آقا جان بنده می‌خواهم خلیفه بشوم، می‌خواهم سلطان بشوم رقیب نمی‌خواهم بینم می‌خواهم بجنگم، بسیار خب، بیا این کار را بکن ما نمی‌گوئیم کار درستی است، ولی دیگر چرا داری تهمت می‌زنی؟ چرا دیگر به علی تهمت می‌زنی؟ چرا مردم را با

تهمت به علی از شام بیرون می‌آوری؟ چرا پیراهن عثمان را می‌بری در بالای منبر به مردم نشان می‌دهی؟ این خون را ببینید در پیراهن عثمان، این را علی ریخت با همین شمشیر علی، چرا این دروغ‌ها را می‌روی می‌گویی؟ بعد هم چند نفر از مدینه می‌آوری پول می‌دهی، پنجاه هزار درهم صد هزار درهم به آنها می‌دهی: ایها الناس خودمان با چشممان دیدیم که شمشیر علی بالا رفت و بر فرق این خلیفه بیچاره مظلوم فرود آمد. مردم هم چه می‌گویند؟ مردم که علم غیب ندارند، مردم که بینش ندارند، مردم که فهم ندارند. می‌گویند راست می‌گوید.

وقتی امیرالمؤمنین را کشتند مردم شام می‌گفتند اصلاً مگر علی نماز می‌خواند؟! یعنی یک همچین وضعیتی. بیا، چرا با تهمت، چرا با خلاف! امیرالمؤمنین می‌فرماید: این حکومت معاویه‌ای که می‌بینید و دارد می‌آید و شما هم کم‌وبیش چند درصدی از آنچه که تو کله معاویه هست تو کله جناب‌عالی ابن عباس هم هست و امثال شما هست - این را من دیگه دارم می‌گویم زبان حال امیرالمؤمنین است چون اگر نبود که این‌طور امیرالمؤمنین با آنها صحبت نمی‌کرد - این هم که هست بدانید از این آب بینی این بز برای من پست تر است من چطور دیگر ما فی‌الضمیر خودم را به شما بگویم؟ چطور دیگر آن چیزی که در دلم هست بگویم؟! بروید پی کارتان، بروید نمازتان را بخوانید، بروید صداقت داشته باشید تکلیف داشته باشیم می‌جنگیم نداشته باشیم برمی‌گردیم می‌رویم سر زندگیمان، این حرفها چیست، خلافت چیست، حکومت چیست، این دو روز دنیا از دست عزرائیل که می‌تواند فرار کند؟! واقعاً عجیب است. این یک مطلب، این آن فساد که به‌وجود می‌آید.

اما آن دو فساد که برای انسان پیدا می‌شود: اول اینکه انسان باعث می‌شود به واسطه این ذلت آن استعدادهایی را که خدا در وجودش قرار داده آنها در نطفه خفه بشود و به مقام فعلیت نرسد. یک اظهار ذلتی که انسان در قبال یک کسی بکند یک سال تمام نماز شبش را همه را از بین می‌برد. تمام، تمام شد. یک اظهار کوچکی که انسان در قبال غیر خودش بکند دو سال ذکری که گفته همه را بر باد می‌دهد می‌رود آن بالای ابرها تمام شد رفت. یک غیر خدایی را که انسان در نظر بیاورد. مگر اینکه توبه کندها، مگر اینکه فوراً توبه کند و توبه نصوح توبه‌ای که دیگر بر نگردد توبه‌ای که وجدان او را زیرورو کند، ذهنیات او را مبدل کند، نفسانیات او را به نحوی متحول کند که فردا که سراغ همان رفت صاف بایستد و حرفش را بزند آن توبه است. توبه‌ای که به هیچ‌وجه دیگر به او اجازه ندهد که این مسئله تکرار بشود. این برخورد تکرار بشود این یک مطلب که جلوی تمام استعدادهای انسان را می‌گیرد و آن قابلیت انسان را سرکوب می‌کند و نمی‌گذارد که آن نفس فقط و فقط تنها غذایی که باید به او برسد تا این نفس رشد

کند.

به انسان تا اکسیژن نرسد انسان رشد نمی‌کند می‌میرد، تا غذا به انسان نرسد می‌میرد مواد انرژی را تا نرسد انسان می‌میرد پروتئین و سایر مواد دیگر از کلسیم و امثال ذلک نرسد انسان می‌میرد از یک‌جا درد شروع می‌شود کم‌کم انسان می‌میرد و از دست می‌دهد سلول‌ها دیگر قابلیت حیات ندارند. روح و نفس انسان هم یک غذا دارند غذایش چیست؟ غذایش این است که همیشه نفس هیچ مانعی را بین خود و بین خدا احساس نکند. این غذا، غذای نفس است.

غذای نفس این است که انسان در قبال هیچ‌کس و در قبال هیچ فرد جز در قبال پروردگار احساس آرامش نکند. باز نباشد باز! این باز بودن نفس یعنی حریت یعنی حق جویی، یعنی به دنبال حق رفتن که لازمه عبودیت است در قبال پروردگار، این غذا غذای نفس است، این غذا اگر به ما رسید ما شروع می‌کنیم به حرکت کردن سلانه سلانه یا قدم قدم یا حرکتان بسته به کیفیت اراده‌مان، کیفیت اهتمام ما کیفیت آن زمینه‌سازی که می‌کنیم برای حرکتان سیر افراد تفاوت می‌کند.

بعضی‌ها هستند باید یک مطلب را به آنها یک مرتبه بگوییم. ده مرتبه باید بگوییم تا اینکه بپذیرند. بعضی‌ها هستند نه مرتبه، بعضی‌ها هشت مرتبه بعضی‌ها هفت مرتبه بعضی‌ها یک مرتبه بگویی قبول است، بعضی‌ها روی هوا می‌زنند، ها اینها اینها مثل برق می‌روند. آنهایی که قبل از اینکه انسان بگوید خودشان جلو می‌روند. مرحوم آقا می‌گفتند اینها آنهایی هستند که از صراط مثل برق رد می‌شوند. آنهایی که باید به آنها گفت بعد عمل کردند می‌روند خلاصه آنها هم حرکت دارند. آنهایی که دو دفعه می‌شلند همچنین، آنهایی که سه دفعه بعضی‌ها که ده دفعه گفت آنها هم می‌روند ولی بالاخره زمین خیز و سینه‌خیز و با مشکلات و با دردسرها، با این کیفیت پل صراط را رد می‌کنند.

رد کردن پل صراط در عالم آخرت عبور از دنیا است در اینجا، چطوری ما از دنیا اینجا گذشتیم؟ مرحوم آقا می‌فرمودند: آنهایی که حرف را روی هوا می‌زنند و می‌روند، قبل از اینکه شما بگویید آنها عمل کردند قبل از اینکه بیان بشود آنها ترتیب اثر دادند آنها هم آنهایی هستند که در پل صراط مثل برق خاطف آنها این جوری رد می‌شوند، قیامتشان را این جوری طی می‌کنند. پل صراطشان را این جوری عبور می‌کنند. پل صراط یعنی عبور انسان در این دنیا، اما آنهایی که وای اگر صد دفعه هم بگویی انگار به دیوار گفתי، اگر هزار مرتبه هم بگویی اصلاً در این گوش وارد نمی‌شود که بخواهد به آن فکر کند، آنها افرادی هستند که بافتشان با بافت تعلق به دنیا یکی شده یک بافت شده، برای جدا کردن شما دیگر دارو ندارید وقتی بافت یکی بشود این چه دارویی می‌خواهد این دو را از هم جدا بکند؟ چه عملی دیگر

می تواند این دو را از هم جدا کند یک نسج تشکیل شده، به هر جا سوزن بزنی به همان جا آفت وارد می شود دیگر در اینجا کاری نمی شود کرد.

اینها همان هایی هستند که در آیه قرآن می فرماید: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** **البقرة، 7**؛ اینها آنهایی اند که هرچه امیرالمؤمنین با آنها صحبت کرد دیگر فایده نداشت، هرچه امام حسن حرف زد فایده نداشت، هرچه امام حسین حرف زد فایده نداشت. در روز عاشورا فرمود: **استحوذ علیکم الشیطان فأنساکم ذکر الله العظیم**¹ قلب اینها در دست شیطان قرار گرفت هیچی تمام شد، تمام شد دیگر. یعنی تسلط پیدا کرد. شیطان تسلط پیدا کرده نه تسلط، فرمود (استحوذ) تمام وجود را در چنبره گرفتن. مانند یک حبه قند را شما بردارید در دستتان کاملاً هیچ روزنه ای برای نشان دادن آن نیست، این را می گویند (استحوذ) این طوری قلب آنها آمد در اراده شیطان و هر کاری هم دیگر می کنند. دیگر شیطان هم شیطان است.

عرض شد منظور از شیطان همان نفس است دیگر، همان نفس، می گوید پدر را بزن، پسر را - حضرت علی اکبر - بزن، برادر را بزن، بچه را بزن، طفل شیرخوار را هم بزن، همه را بزن، زن را بزن، خیمه را آتش بزن، به مریض رحم نکن، به زن رحم نکن، به بچه رحم نکن. از یک بزرگی شنیدم که ایشان می گفت - البته خودم در کتاب ندیدم ولیکن کلام او هم کلام غیر موثقی به نظر نمی رسد - از وقتی که سیدالشهداء علیه السلام از مدینه تا کربلا آمدند قضیه ای اتفاقی نیفتاد، از کربلا که به مدینه برگشتند سی و چهار فرزند از امام حسین و اهل بیت در بین راه کشته شدند. بچه های چهار ساله و سه ساله و این مقامات زیارتی که دارید می بینید در این طرف و آن طرف و سوریه و لبنان و در آن مسیر و اینها، اینها فرزندان بودند چه سقط شدند، چه ... آن وقت اینها این طوری که نمی مردند. بچه را برمی داشتند توی بیابان راه می انداختند همراه با شتر و اینها این هم باید بدود آخر چقدر می تواند تحمل کند؟! این جوری از بین می رفتند. البته بنده ندیدم در کتاب ولی او ظاهراً به طور موثق مسئله را بیان می کرد. خدا رحمتش کند مرد بزرگی بود از افراد عادی نبود. امام حسین وقتی که می فرماید: **لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَیْکُمُ الشَّیْطَانُ**؛ یعنی اینکه هر کاری می کند. هر مسئله ای انجام می دهد، هیچ مانع و رادعی دیگر برای او وجود ندارد. این مطلب اول

اما مطلب دیگر که بر این متوجه است این است که این مسئله اهانت به خداست و غیرت خدا

1. إحقاق الحق، ج 11، ص 619. بحار الانوار، ج 45، ص 6.

اینجا قرار گرفته است خدا می گوید تو به من انتساب داری جلوی غیر من سر تعظیم فرود می آوری: تو بنده من هستی: به من منسوب هستی ... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحي ... ﴿الحج، 29﴾ از روحم در تو دمیدم، تو را انسان و مقام خلافت الهی دادم، وجود تو به من بستگی دارد آن وقت می آیی پیش غیر من.

یک روایت بسیار عجیبی است که خیلی روایت مفصلی است اگر یک وقتی فرصت شد برای دوستان و رفقا این روایت را می خوانم. مجمل و خلاصه روایت این است که از هر گناهی که از این بنده من سر بزند به عزّت و جلالم می گذرم مگر از گناهی که به غیر من رجوع کند در این دنیا از او نمی گذرم. به عزّت و جلالم از هر گناهی که انجام بدهد می گذرم ولی به اینکه به غیر من بخواهد در کارهایش مراجعه کند اظهار عبودیت پیش غیر من بخواهد بکند از این نمی گذرم. چرا؟ خدا غیور است.

اگر یک نفر بیاید به یکی از بستگانتان، فرزندان، عیالتان، خواهرتان، مادران، رفیقان یک اهانت کند به شما بر می خورد؛ با وجود من تو چه حقّی داری به این اهانت داری می کنی؟ این به من انتساب دارد این به من مربوط است. آن موقعیت خود و شخصیت خود را در ارتباط با او ملاحظه می کنید. چرا؟ چون اهانت او را اهانت به خود می دانید. آن وقت ما که به خدا بستگی داریم ما که به خدا مربوط هستیم، خداوند ما را خلق کرده آنجا نگاه کنیم می بینیم که ما قبل از اینکه به او مراجعه کنیم بلند می شویم می رویم دست گذاری و تکدی به سوی این و آن دراز می کنیم. حاجاتمان را داریم پیش این و آن می بریم: آقا لطفا این لطف قبول بفرمایید، آقا ما شرمنده نفرمایید، آقا روی ما را زمین نگذارید، آقا تو رو خدا برای ما این کار را بکن. هان! این کارها یعنی چه؟ این مسئله، مسئله استعباد است.

لذا خدای متعال، اگر بنده اش این حالت را داشته باشد، حالتی که توجهش فقط به اوست، توجهش به اوست اگر کارش گیر می کند، بکند ولی توجهش به اوست. اگر او بخواهد حل می کند نخواهد حل نمی کند. فکرش متوجه اوست نه متوجه علل و اسباب ظاهری. می گوید به سمت من می آیی، به سمت من می آیی و پیش غیر من نرو، اگر برای من می خواهی یک عملی را انجام بدهی نفس خودت را در این قضیه داخل نکن. اگر می خواهی عملت برای من باشد به آن علل و اسبابی که دیگران توسل می کنند، توسل نکن. بگذار مسئله برای تو عادی باشد. شد، شد. نشد، نشد. همین علل و اسباب عادی.

مرحوم آقا در همان زمان سابق، زمان شاه می خواستند یک سفر برای عتبات بروند. ظاهراً گذرنامه شان ایراد پیدا کرده بود و قرار بود گذرنامه جدیدی صادر بشود. در آن موقع هم قانون وضع

شده بود - الان نمی دانم مسئله به چه کیفیت است ظاهراً که الان راجع به معممین مطلب این طور نیست - ولی در آن موقع این طور بود که عکسی که باید روی گذرنامه باشد باید عکسی باشد بدون کلاه و ... آن وقت عمامه که جزو لباس رسمی هست آن هم مشمول همین قضیه بود لذا می گفتند عکسی که در گذرنامه هست نباید عمامه داشته باشد. خب این چه طور جور درمی آید! اصلاً نمی شود این را به ایشان مرحوم آقا گفت! ایشان می گویند من بیايم تو گذرنامه عکس بدون عمامه بپردازم؟! آمدیم به ایشان گفتیم که آفاجان این طور می گویند که باید گذرنامه عکس بدون عمامه باشد. ایشان فرمودند: زیارت سیدالشهدایی که با عکس بدون عمامه هست نمی خواهیم. تمام شد. زیارت سیدالشهدایی که بدون عکس با عمامه هست ما نمی رویم. درحالی که دو سال - یا بیش از دو سال - بود که استادشان را ندیده بودند و مرتب نامه و اظهار اشتیاق مرحوم آقای حداد نسبت به ایشان در آن وقت تمام این مسائل، یک مرتبه ایشان گفتند: ما نمی خواهیم و منصرف می شویم. گفتند منصرف می شویم. دست ما هم بسته شد و دیگر ما مسئله را پیگیری نکردیم.

یک هفته از این قضیه گذشت یک نفر از همان افراد مسجدی آمد گفتش که آقا فلان کس در گذرنامه از دوستان ماست. گفتیم: شما به ایشان بگویید اگر عکس با عمامه قبول می کنند می کنند و الا نه. رفت گفت عیب ندارد آقا بیايند ما هم قبول می کنیم. ببینید ببینید، این است. شما برای خدا کار کن خدا از یک در راه را باز می کند و در همان موقع تنها فردی که عکس با عمامه را قبول کردند خود مرحوم آقا بود. بعد نمی دانم بعد از یک زمانی این قانون منحل شد یا نه دیگر اطلاعی ندارم. ولی بنده اطلاع دارم بسیاری از ائمه جماعات در همان موقع در پاسپورت و در گذرنامه شان عکس بدون عمامه گذاشتند، بنده اطلاع دارم. آقا چه اشکالی دارد و منظور چه هست و حالا آسمان به زمین نیامده است!

عمامه را زمین گذاشتن یعنی دین پیغمبر را زمین گذاشتن معنایش این است. یعنی روی تمام موازین خط بطلان کشیدن، یعنی روی تمام مبانی خط کشیدن، این است معنا. فقط عمامه برداشتن نیست ما هم در منزل و در خیلی جاها عمامه مان را برمی داریم. بنده در خود مکه یا مدینه که می روم - البته خود مرحوم آقا در مکه هم به احترام بیت عمامه را بر می داشتند ولی در مدینه نه - من در مدینه هم عمامه ام را برمی دارم با همین لباس های عربی، در مکه حسابش جداست به خاطر خود بیت است ولی در مدینه به خاطر شناخته شدن است آدم دو روز می رود در آنجا؛ آقا سلام عليكم، کجا هستید کجا تشریف دارید در خدمتتان بیايم، بابا دو روز آمدیم اینجا ولمان کنید.

ما یک دفعه یک سال رفتیم - سالی بود در خدمت شما بودیم آقای شیبانی - رفته بودیم آنجا، ما

گفتیم این عمامه را در مدینه بگذاریم. روز اول گذاشتیم روز دوم دم بقیع یک دفعه یکی آقا به ما خورد به! تو رودربایسی از صبح تا ظهر ما را تو مدینه گرداند، از این داروخانه به این داروخانه، یک بیماری هم داشت ما هم دیگر نمی توانستیم خدا حفظش کند ان شاء الله حقّی بر گردن ما دارد. من گفتم من به منزل برسم این را برمی دارم این هم امروزمان، انسان در خیلی موارد برمی دارد اینکه چیزی نیست. ولی اینکه عمامه را بخواند بردارد و بعد بدون عمامه گذرنامه سند بخواند درست کند این حرفها نیست.

این می گوید من از زیارت امام حسین دست برمی دارم ولی از مکتبم دست بر نمی دارم آن زیارت را برای هوای نفس می رود لذا می گوید بدون عمامه هم اشکال ندارد. آن با نفس است اگر همان موقع سیدالشهداء به او بگوید نه عمامه داشته باش آسمان به سرش می آید چرا این مطلب گفته شد. آن حقیقت دین را دریافته. می گوید سیدالشهداء آمد برای دین برای احیاء دین نیامد برای تخیلات و اعتبارات و زیاده کردن اوهام و امثال ذلک برای او نیامد. سیدالشهداء نیامد هیئت زیاد کند و هی سقفها را بالا ببرد و هی ظرفهایی که در هیئتها و اینها هست آن ظرفها را رنگین کند، آمد یک جو عقل در کله ما اضافه کند. آمد این معنای **لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ فَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا** را بیاورد شاه کیست غلط می کند بگوید عمامه را بردارید. من عمامه را سر می گذارم خواستند گذرنامه بدهند خواستند گذرنامه ندهند. زیارت امام حسین که به جای خودش مکّه هم اگر باشد من نمی روم، این حرفها نیست. التفات کردید. این آن معنای **لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ** است.

باید انسان در مسیر خودش و در راه خودش همیشه باید نفس خودش را در ارتباط با این مسئله باز نگه دارد هیچ وقت نبندد. چهار طاق این در باز باشد. حتّی اگر رفقا یک خرده این در را هم خم کنید ضرر کردید. اصلاً در را بکنید اصلاً بندازید راحت، دیدید بعضی بین دو تا طاقها با در باز می کنند آدم آن چهار تا در را اصلاً می کند دیگر خیالش راحت می شود. اولیاء کردند انداختند بیرون، اصلاً خودشان را راحت کردند.

انسان می تواند این کار را بکند یک مقداری زحمت دارد ولی با توکل بر خدا هیچ کاری نشدنی نیست. خدا دنبال بنده ای می گردد که بخواند یک قدم بردارد. ولی در همان موقعی که می خواهیم برداریم دیگر با خدا شوخی نکنیم. پنج درصد را برای خودمان نگذاریم آن وقت خدا می گوید با همه بله با ما هم بله! نه با خدا دیگر. این یکی و این یک قلم را دیگر در نظر داشته باشیم.

ما امروز به دنبال مطلب دیگری بودیم صحبت به اینجا کشیده شد. ایام، ایامی است که ایام مخصوص است اوقات اوقات مخصوص است. ماه ذی القعدة که بسیار ماه شریفی است و بزرگان روی

این ماه نظر داشتند و این ماه نه تنها به اُمّت پیغمبر بلکه بر اُمم گذشته هم دارای امتیاز بود. از زمان سابق از زمان حضرت موسی بلکه از زمان حضرت نوح و قبل نسبت به ماه ذی القعدة و به خصوص آن دهه ذی الحجه خدای متعال یک عنایت خاصی داشته و لذا راجع به حضرت موسی هم که داریم در میعادش در کوه طور با خدای متعال **وَاعْذُوا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمِنُوا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً** ﴿الأعراف، 142﴾ اوّل با حضرت موسی سی روز وعده کردیم ولی بعد دیدیم نه، سی روز حالش را هنوز جا نیاورده، آن قدر مسئله برایش [روشن] نشده یک ده روز هم چاشنی کردیم ولی ده روزی که با آن سی روز می‌ارزید آن ده روز ذی الحجه **اتَّمِنُوا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً** چهل روز تمام شد. تا اینکه حضرت موسی به آن مقام فعلیت در آن اربعین رسید. و خیلی چیزها در آن چهل شب حضرت موسی گیرش آمد و بیشتر در آن دهه ذی الحجه بوده است.

لذا بزرگان از آن زمانی که من به یاد دارم نسبت به مسئله مراقبت در ماه ذی القعدة و دهه ذی الحجه خیلی نظر داشتند. راجع به روزه در ماه ذی القعدة و تمام ده روز ذی الحجه البته به استثنای روز عید قربان که روزه حرام است نظر داشتند. آن روز را برای خیلی نظر داشتند در این ماه زیارت مخصوص امام رضا علیه السلام است در بیست و سوم که من بارها شنیدم از مرحوم آقا رضوان الله علیه که زیارت مخصوص امام رضا را ترک نکنید و برکاتی در این مسئله هست که فقط اولیای خدا می‌دانند و آنها بیشتر اطلاع دارند. برای کسی که میسر هست طبعاً این فیض را از دست ندهند.

نسبت به دهه ماه ذی الحجه دستوراتی که داشتند یکی روزه بود و یکی هم مراقبه بسیار زیاد بود و ادعیه ماه ذی الحجه بود. دعای سیدالشهداء در روز عرفه بود که به هیچ وجه ترک نشود. و همین طور زیارت سیدالشهداء در شب عرفه و حتی در شب عرفه که بسیار بسیار شب مهمی است. مسئله عجیبی است که در روایات داریم که خداوند متعال در شب عرفه قبل از اینکه به حجاج نظر بیندازد اوّل به زوّار سیدالشهداء نظر می‌اندازد حالا کسانی که می‌توانند در آنجا تشریف پیدا کنند که آنکه توفیق دیگری است و الا انسان از هرجا هم باشد وقتی توسل به آن حضرت پیدا کند در آن حرم واقع می‌شود در آن حرم سیدالشهداء مانند آنکه در هم آنجا هست. مهم این است که انسان خود را به آن کانون متصل کند این همه خداوند واقعاً برای ما نعمت قرار داده، واقعاً این همه نعمت قرار داده این همه مناسبت قرار داده این همه دستاویز قرار داده، این همه بهانه قرار داده و ما از همه اینها غافلیم، داریم سراغ که می‌رویم سراغ چه افرادی می‌رویم؟! سراغ کی داریم واقعاً می‌رویم! خواسته‌های خودمان را در کجا داریم جستجو می‌کنیم؟

وقتی کسی که سیدالشهدا دارد دیگر دنبال که می‌خواهد برود وقتی کسی که امام زمان دارد واقعاً خجالت نمی‌کشد یعنی واقعاً خجالت نمی‌کشد با وجود یک همچنین امام حیّ مسلط و مشرف و ناظر بر همه چیز، فکرش برود این طرف و آن طرف و پیش زید و عمر و خالد و افرادی که از سرتاپاشان یک غاز هم ارزش ندارند و حیف که اصلاً انسان نگاه کند اصلاً به قیافه آنها، آن وقت انسان امام علیه السلام را در وجود خودش کنار بگذارد و حذف کند در نظر نیاورد و چشمش به حطام دنیوی و دست این‌و آن باشد. واقعاً این خسران است خسرانی که انسان در روز قیامت می‌بیند این خسرانی که حتی مسلمان‌ها در روز قیامت شاید خیلی بالاتر از آن باشد که کفار در روز قیامت احساس می‌کنند. کافر ممکن است به خیلی مطالب اطلاع نداشته باشد دسترسی نداشته باشد ولی آن حالت غبن و پشیمانی که در روز قیامت برای ماها پیدا می‌شود هزار برابر از آن غبن و پشیمانی برای کفار و بقیه بیشتر است که با وجود یک همچنین نعماتی ما غافل بودیم در این دنیا، خودمان را به غفلت گذراندیم و ذهن خودمان را به غفلت گذراندیم و از دست رفت.

اذکاری که خدمت رفقا قبلاً عرض کردیم آن اذکار لا إله إلا الله عدد الیالی والدهور لا إله إلا الله اینها ترک نشود هرچه بیشتر اینها خوانده بشود آثارش بیشتر است. خلاصه آنچه را که ما از گذشتگان به یاد داریم و دستوراتی که بزرگان می‌فرمودند رعایت مراقبه هرچه بیشتر در ماه ذی‌القعدة و مقدمه برای دهه ذی‌الحجه است و عیدی را در روز قربان به افراد می‌دهند؛ یعنی تمام این سی و نه روز مقدمه برای روز عید قربان است. از روز عید قربان و نمازش غفلت نکنیم و بدانیم که **انَّ لِرَبِّکُمْ فِی اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لَا تُعَرَّضُوا عَنْهَا**¹ خداوند متعال در روزها و در شبانه روزها در روزها و در لیالی اوقات خاصی را دارد که عنایات خاصی در آن اوقات از ناحیه ذات او تعلق می‌گیرد که از جمله آن اوقات دهه ذی‌الحجه است آن را فراموش نکنیم.

انشاءالله امیدواریم خدای متعال به همه توفیق بدهد و همان‌طوری که خواست عبودیت را در ما قرار داده است خودش توفیق وصول به این مرحله و مهیا شدن اسباب را برای ما فراهم کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

¹. بحار الأنوار، ج 77، ص 168.